

د: ۸۵/۱۰/۲۵

پ: ۸۵/۱۱/۲۹

رتبه‌الهیات به مثابه متنی ادبی

رحمان مشتاق‌مهر*

رتبه‌الهیات، خواجه یوسف همدانی، به ضمیمه رساله الطیور
نجم‌رازی، تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، تهران، توس،
۱۳۶۲.

چکیده

رتبه‌الهیات تنها اثر به جا مانده از خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ ق)، عارف
قرن ششم است. این اثر به لحاظ سابقه خواجه در وعظ و خطابه با لحنی منبری و
خطابی و به زبانی عامه‌فهم نوشته شده و در عین حال برای جذاب‌تر شدن و تأثیر
بیشتر آن بر خواننده، جنبه‌های ادبی و زیبایی‌شناختی نیز در آن لحاظ گردیده
است.

این رساله، اگرچه با آثار منثور عین‌القضات، احمد غزالی، شیخ اشراق و عطار
قابل مقایسه نیست از لحاظ ابتکار در نحوه طرح موضوع و شیوه بیان و اوج و فرود
زبان در ردیف رسایل ادبی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه: خواجه یوسف همدانی، رتبه‌الهیات، نقد ادبی، سبک‌شناسی.

مقدمه

اثر مکتوب، برای اینکه متنی ادبی به شمار آید، باید از جهت زبانی و بلاغی
ویژگی‌هایی داشته باشد. مهم‌ترین این ویژگی‌ها، برجستگی زبان اثر و به کار رفتن
شگردها، ترفندها و تمهیداتی است که در تأثیر بر مخاطب و ارضای حس
زیبایی‌شناختی و ذوق هنری او نقش اساسی دارند.^۱

Email: r.moshtaghmehr@gmail.com

*. دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

آینیش

۲۵۰

رتبه الحیات از لحاظ محتوا، جزو متون عرفانی - تعلیمی قرار می‌گیرد. هر دو بُعد محتوایی اثر، اقتضا می‌کند که نویسنده علاوه بر آگاهی‌ها و دانسته‌های عرفانی - که لازمه تصنیف یا تدوین چنین اثری است - همه ذوق و استعداد ادبی و هنری خود را برای تقویت جذابیت و اثربخشی محتوا به کار گیرد؛ البته ممکن است او تعمّدی در کاربرد زبانی خاص یا شگردهای بلاغی و زیبایی‌شناختی نداشته باشد و به صرافت طبع و ذوق، زبانی را بر زبان دیگری ترجیح دهد و شیوه خاصی را برای انتقال معانی و مفاهیم ذهنی خود، مطلوب و صائب تشخیص دهد.

این شگردها و صور بیانی، همانند اکسیری، فرم و ساختار متن را دگرگون می‌سازند، و به معنای آن جلا و درخشندگی و شکوه می‌بخشند و مایه‌های تخیلی و شعرگونگی نثر را بارور می‌کنند.

خصیصه شعرگونگی، ویژگی جدایی‌ناپذیر بسیاری از متون عرفانی به زبان فارسی است. این ویژگی، هم به ماهیت جمال‌گرایانه تصوف اسلامی - ایرانی مربوط می‌شود و هم به فضای الهام‌بخش و ذوق‌پرور حلقه‌های صوفیانه ارتباط می‌یابد و نیز از تخیل فرهیخته و ذوق سلیم و روح لطیف نویسندگان عارف مشرب آنها ناشی می‌شود؛ ضمن اینکه وقتی پای تعلیم و ارشاد در میان باشد، آگاهی‌ها و موشکافی‌های روانشناختی که در ذات معرفت عرفانی نهفته‌اند، زمینه را برای ظهور و حضور این استعداد و دل‌آگاهی ذوقی و هنری فراهم می‌آورند و متن عرفانی - تعلیمی را تا حدّ یک اثر ادبی تمام عیار تعالی می‌دهند و جنبه هنری و زیبایی‌شناختی را به جنبه تعلیمی آن می‌افزایند.

نورالعلوم ابوالحسن خرقانی، رسایل فارسی و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، مصنفات احمد غزالی، تمهیدات و نامه‌های عین‌القضات همدانی، مصنفات فارسی شیخ اشراق، معارف بهاء‌ولد، تذکرة الاولیای عطار، اسرار التوحید محمد بن منور، مقالات شمس تبریزی، مرصاد العباد نجم رازی، فیه مافیة مولانا، مناقب العارفين افلاکی و... از این جمله‌اند.

رتبه الحیات خواجه یوسف همدانی^۲ اگرچه از نظر حجم و شهرت به پای این آثار نمی‌رسد، از لحاظ ابتکار در نحوه طرح و موضوع و شیوه بیان و زبان شیوا، در ردیف رسایل و متون زیبایی‌عارفانه قرار می‌گیرد.

شگردهایی که جنبه ادبی متن را پررنگ‌تر و برجسته‌تر می‌کند، عبارت‌اند از:^۳
۱. وجوه مختلف ابهام و ایهام هنری؛

۲. تمهیدات مربوط به تشخیص زبان متن؛

۳. ارتباط و تناسب واژگان؛

۴. عناصر موسیقایی؛

۵. صناعات ادبی و صور خیال؛

۶. پیوند شکل و محتوا؛

که جمع بعضی از اینها با هدف تعلیمی متن مغایرت دارد و طبیعتاً نمی‌توان همه آنها را از چنین متنی توقع داشت؛ مثلاً ابهام هنری با روح تعلیم، سازگاری ندارد و عناصر موسیقایی در متن منثور، محدودتر و کم‌رنگ‌تر از شعر است. در هر حال سعی خواهیم کرد متن رتبه الحیات را از دیدگاه ادبی ببینیم و ویژگی‌های ادبی آن را در حد گنجایش یک مقاله معرفی کنیم.

۱. ویژگی‌های زبانی

۱.۱. آمیختگی و تداخل عبارات‌های فارسی و آیات قرآنی

راز آمیزش عبارات متن با مستندات و شواهد قرآنی آن، در تعلیمی بودن اثر نهفته است. با توجه به اینکه هرچه جنبه دینی و پشتوانه قرآنی و روایی تعلیمات عرفانی، برجسته‌تر و قوی‌تر باشد، مقبولیت بیشتری در نظر مخاطب مسلمان خواهد داشت، معمولاً از این شیوه بیانی در این نوع متن‌ها استفاده می‌شود. تأمل در چگونگی تلفیق عبارات فارسی و قرآنی، تسلط نویسنده را بر قرآن و مهارت او را در بلاغت و سخنوری به اثبات می‌رساند.

نمونه‌ها:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [را] که کمر و کلاه شاهی وی است، فراموش کند؛ أَلَمْ وَوَجَّعَ تَازِيَانَهُ ﴿انْهَمُ إِلَّا كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ به جان و دل وی نرسد؛ درد زخم ﴿يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْإِنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ به فعل و فهم وی در نیاید (ص ۲۸).

سیحانا، ملکا، لطیفا، پادشاهها! که از گل، ملکی پدید آری و از صلصال دوستی ظاهر کنی؛ و از ﴿حَمَاءُ مَسْنُونٍ﴾ محبتی و محبوبی آشکار کنی؛ ﴿خَمْرٌ طِينَةُ آدَمَ﴾ گوهر قدس او کنی؛ ﴿خَلْقَ آدَمَ عَلِيَّ صَوْرَتَهُ﴾ لباس سلطنت او

سازی؛ «ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي» تاج او گردانی؛ «فاذا سَوَّيْتَهُ وَ
نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» کمر ملک او کنی؛ «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» هیبت و سیاست
شاهی او گردانی؛ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» کوس و علم ولایت او کنی؛ «ثُمَّ اجْتَبَاهُ
رَبُّهُ» روز بازار او کنی (ص ۶۱).

۲.۱ الف. کاربرد کلمات مختوم به پسوند «گاه» در معنی غیرمتعارف^۴
آسایشگاه (مایه آسایش)، انسگاه (مایه انس و دل آرامی)، آرامگاه (موجب آرامش
دل)، نزهتگاه (مایه خوشی و خرمی)
مثال: هرکسی در خور مقام و منزلت خویش، آسایشگاهی دارد [که] به وجود آن
چیز بیاساید (ص ۲۷).

ب. کاربرد واژگان فارسی
کار دیده (= مجرب)، آزادی (= حمد و ثنا)، تنی (= جسمانی)، باوردار (= مؤمن)،
بایست (= ضرورت)، دویی و یکی...
مثال: به اندازه «بایست» جامه و نفقه، تجارت کند (ص ۳۰).

ج. کاربرد برجسته الف تفخیم و تعظیم و تعجب
درگاه، عظیما، حضرت تا (ص ۳۲)؛ سبحانا، ملکا، لطیفا، پادشاهها (ص ۶۱)
مثال: مبارک منزلا که این منزل است! (ص ۵۲)

د. کثرت کاربرد مصدرهای مرخم
شناخت زنده، نمود بی بود، به اندازه بایست، گشت آسایش، تهمت نادر یافت، دید
آیات.^۵

ه. تکرار
تکرار، در تلقین و تفهیم مطالب و نفوذ و رسوخ معنی در ذهن متعلم بسیار سودمند
است؛ ضمن اینکه گاهی موجب هماهنگی و تناسب آوایی عبارات‌ها می‌شود.

نمونه‌ها:

و از عالم آرامگاه و آسایشگاه اسلام سفر کردن به عالم آسایشگاه ایمان آن است که: ذکر به فکر بدل شود؛ و کردار به دیدار بدل شود؛ و عین به غیب بدل شود؛ و نفس به دل بدل شود؛ و جهر به سر بدل شود؛ و ظاهر به باطن بدل شود (ص ۳۹).

این ظاهر، رسولی است از رسولان حق... هر بار که بیاید با عطا می‌آید: گاه نور یقین آرد؛ گاه نور شکر آرد؛ گاه نور صبر آرد؛ گاه نور شمع اسرار آرد؛ گاه نور بصر انوار آرد... (ص ۵۲).

کمّیت چیزها، آیینۀ دید وحدانیت بود، و کیفیت چیزها، آیینۀ دید قدّوسیت بود و لمّیت چیزها، آیینۀ دید پاکی و طهارت بود و حیثیت چیزها، آیینۀ دید بی‌نیازی و عینیت بود و انّیت چیزها، آیینۀ دیدار ازلیت و ابدیت بود (ص ۴۳).

و. مترادف

آوردن کلمات، ترکیبات و عبارات مترادف هم به تفهیم مطلب کمک می‌کند و هم قرینه‌های هماهنگ ایجاد می‌کند.
نمونه‌ها: نه در قدر، غفلت روا؛

نه در قضا، سهو جایز؛ نه در اذن، غلط کاین؛ نه در قدرت، تهمت واقع؛ نه در مشیت، میل ثابت و نه در علم، خطا ممکن (ص ۳۹).

- چون اعمال و اذکار تن، ظاهر بود مرید راه را؛ و فکر، خفی و پنهان و ناپیدا، حکم بر ظاهر افکند (ص ۴۱).

۲. صناعات بدیعی

۱-۲. تضاد یا طباق

آمدن زوج‌های متضاد، وقتی پای مقایسه دو مفهوم یا ارزش و اصطلاح در میان است، بسیار سودمند است. از آنجا که جهان بینی عرفانی نیز مبتنی بر تقابل غیب و عین، جان و تن، لاهوت و ناسوت، همه و هیچ و... است، طبیعی است که در انتقال و تبیین معانی متعلق به این حوزه نیز از این جفت‌های متقابل استفاده شود.

گاهی این جفت‌ها از لحاظ وزن و حرف پایانی نیز مشترک‌اند که در آن صورت، تداعی گرنوعی تناسب آوایی خواهند بود.

نمونه‌ها: اخذ و دفع (۲۸)، دنیا و دین (۳۱)، کدورت و صفو (۳۱)، جهان غرور و جهان سرور (۳۱)، آشیان شیطان و روضه رضوان (۳۲)، حبس و تخت (۳۲)، شیطانی و رحمانی (۴۷)، تشبیه و تعطیل (۵۰)، جبر و قدر (۵۰)، علی و ثری (۶۰) علوی و سفلی (۶۰) حسن و قبح، ضعف و قوت، کیس و غفلت، خمول و شهرت، فصاحت و لکنت، بؤس و ثروت، اسر و ملک، بلا و نعم و مرض و صحت (۶۸).

۲-۲. تناقض یا پارادوکس یا شطح

تناقض، جمع کردن دو مفهوم به ظاهر متناقض در یک چیز است؛ یا ایجاد سازگاری در میان دو مفهوم متناقض.^۶ شطح یا تناقض، موجب ابهام در عبارت می‌شود. تلاش برای رفع ابهام از عبارت که با فهم سازگاری پنهان در میان عناصر ناهمخوان همراه است، به نوعی التذاذ ادبی منجر می‌شود؛ از این رو حضور پارادوکس هنری در هر متن ادبی، از امتیازات اثر به شمار می‌رود. نمونه‌ها: پارادوکس هنری: این منزل، با این همه شرف، زمین آسمان احسان است. (ص ۵۳).

- دانایی دانیان در ولایت دانایی تو همه نادانی، نزدیکی نزدیکان در مقام قرب تو همه دوری،... (ص ۶۱). شطح صوفیانه: مرا اگر تو بداری به جود و مجد خویش، و جدم به جودت بود و جودم به مجد خویش؛ جودت بقای و جدم بود و و جدم فنای خویش، مجدت ظهور خویشم بود، خویشم نمان خویش (صص ۵۲، ۵۳). شطح لفظی: در دیده با دیده است بی دیده و بی دیدن دیده و بی دیده دیدن، بل در دید دیدن است و در دیدن دید است و در دیده دید دیدن است (ص ۵۹).

۲-۳. مراعات نظیر یا تناسب

تناسب، اساسی‌ترین و شاخص‌ترین خصیصه متن ادبی است. در یک متن ادبی، اصوات، کلمات، ترکیبات، لفظ و معنی، شکل و محتوا؛ خلاصه تمام اجزا و عناصر سازنده متن با هم ارتباط و تناسب دارند. بسیاری از صناعات ادبی بر مبنای نوعی تناسب بین این اجزا نامگذاری شده‌اند. وزن شعر از هر نوع آن، برآیند تناسب آوایی

بین عناصر تشکیل دهنده یک قطعه شعر است. انواع سجع‌ها، جناس‌ها، موازنه، ترصیع، تضمین المزدوج و... همه از برقراری نوعی رابطه و نسبت در بین آوای قرینه‌های نثر یا پاره‌ای از کلمات متن، حاصل می‌شوند. اما آنچه در تحت این عنوان طرح می‌شود، آوردن کلماتی است که به نوعی یکدیگر را تداومی کنند و با هم ملازمت و مجانست داشته باشند. این صنعت به سبب ایجاد ارتباط معنایی بین کلمات، باعث ایجاد موسیقی معنوی در کلام و مایه زیبایی و عمق متن می‌شود.

نمونه‌ها: از عرفات ایمان عرفان، روی به خانه احسان نهید و از مزدلفه زلفت و منای منت و رمی ارادت و ذبح حرقت و حلق محبت فارغ شوید و طواف خانه احسان کنید (۵۴).

- چون نفخ روح در آدم (ع) تمام شد، از علی تأثری، به شعاع نور، جان آدم مضمیء، و روشن شد و ذره ذره از اجزای عیان ملکوت به اشراق این آفتاب بیش حیات نور یافت (۶۰).

۲-۴. عکس و تبدیل

بدین معنی است که: مصراع یا بعضی کلمات آن را وارونه کنیم پس معنی تغییر نماید؛ یعنی عکس و تبدیل معنوی نیز برای تبدیل لفظ حاصل شود: مانند این سخن علی علیه السلام: لَا أَفِرُّ عَنْ مَنْ كَرَّ وَلَا آكِرُّ عَلَى مَنْ فَرَّ^۷.
نمونه‌ها: نه قالب، قدرت کار دارد بی عون دل، و نه دل، قوت دیدار دارد بی مشارکت قالب (۳۸).
همچنان که قالب، در بند دل است، دل، در بند قالب است (۳۸).

۲-۵. ایهام

نمونه‌ها: و چون واقعه فرو نشست، نوبت ذکر دل بود (ص ۴۱).
در این عبارت، واقعه، اصطلاح عرفانی و به معنی واردات غیبی است که برای ارباب خلوت حاصل می‌شود. در عین حال، فعل «فرو نشست» معنی لفظی آن - حادثه و پیشامد - را نیز تداومی می‌کند.

- همه عقل‌های عالم گم گشت در درک نقش به آب در ظلمات ثلاث.
منظور از نقش بستن بر آب قبول صورت در نطفه است اما معنی کنایی آن نیز که «به

کار محال همت گماشتن» است، به ذهن متبادر می‌شود.
 - دکتر امین ریاحی در این عبارت - به زبان راز با رازدار همی گوید - نیز ایهامی ظریف یافته و چنین توضیح داده‌اند:
 به نظر می‌رسد «زبان راز» را کنایه‌ای لطیف و شاعرانه از «زبان رازی» آورده باشد؛ البته معنی صریح آن همان زبان رازآلود و اشارت صوفیانه است.

۲-۶. اقتباس و تضمین

در این شیوه، گوینده عبارتی قرآنی یا روایی را بی‌هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی، در سخن خود جای می‌دهد. این گونه بهره‌گیری از قرآن و حدیث با قصد و غرض‌های گوناگون انجام می‌پذیرد؛ از جمله: تبرک و تیمن، تبیین و توضیح، تعلیل و توجیه، تشبیه و تمثیل، تحذیر و تحریض، تزیین و تجمیل، استشهاد و استناد و... و چه بسا پاره‌ای از اینها یکجا و با هم، زمینه‌ساز اقتباس باشند.^۸
 خواجه یوسف همدانی در رساله کم حجم رتبه الحیات به حدود پنجاه آیه قرآن و بیش از سی حدیث یا روایت استشهاد کرده و به واسطه آنها، از جهات گوناگون سخن خود را تقویت کرده است. با توجه به تعلیمی بودن متن، بیشتر این آیات و احادیث برای تحلیل و توجیه و استشهاد و استناد و مدلل ساختن ادعاها و تعالیم به کار رفته است. حضور این عبارات مقدس در لابه‌لای متن، یکنواختی ملال‌آور را از میان برده و فراز و نشیب و تنوعی دلنواز بدان بخشیده است.
 نمونه‌ها:

مقصود از این کلمات نه آن است که شرح جلال و عظمت جان کنیم که جان در استتار و حجب عزّ ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ متواری و پنهان است (ص ۶۲).

بیان کردیم که جانها جوق جوق است و صفتش پیش از آفرینش قالب، تعارف و تناکر است و... و دلیل بر صحت این از کتاب مهیمن، قوله تعالی ﴿لَوَانْفَقَتْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا لَفَّتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنِهِمْ﴾ (الانفال / ۶۳) و قوله عزّ وجلّ ﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ (آل عمران / ۱۰۳) و قال صلی الله علیه و سلم: «والذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا فلا أدلکم علی شیء إذا فعلتم تحاببتکم أفشوا السلام بینکم» الحدیث (ص ۶۶).

۲-۷. تلمیح

علاوه بر تضمین و درج آیات و احادیث، در بعضی استنادها به مفاهیم قرآنی، به اشاره‌ای گذرا یا وام‌گیری واژه یا ترکیبی قرآنی، اکتفا شده است. تشخیص این موارد، مستلزم حضور ذهن خواننده و اطلاع او از منابع اسلامی است؛ همچنان که کاربرد آنها، به برخورداری از اندوخته ذهنی قابل توجهی از معانی و کلمات قرآنی و روایی بستگی دارد.

این نوع اشارات غالباً به قصد تشحیذ ذهن مخاطب و تسری دادن تبتن و تبرک و قداست و روح معانی قرآنی به نوشته صورت می‌گیرد که در یک متن دینی و عرفانی و اخلاقی رعایت آن، عین بلاغت محسوب می‌شود.

نمونه‌ها: یکی نیندیشد این بیچاره مسکین فراموشکار، که رقم عبّادی بر جبین من چرا فرو کشیدند؟ و نام و ذکر من در آسمان و زمین به دوستی و محبت چرا مشهور کردند؟ بیچاره مسکین فراموشکار، اشاره است به آیاتی از قرآن که در آن از ماده آفرینش انسان به تحقیر یاد شده «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (الطارق / ۵) و یا ضعف انسان مورد تأکید واقع شده «.. وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (النساء / ۲۸) و یا از فراموشکاری آدم که از او به فرزندانش ارث رسیده، سخن به میان آمده است «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ» (طه / ۱۱۵)

رقم عبّادی که انسان بدان مخصوص و ممتاز شده، موضوع آیات بسیاری است که در آنها انسان مأمور به بندگی خداوند گشته است از جمله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (البقره / ۲۱) «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (النساء / ۳۶)

تخصیص انسان به دوستی خداوند اشاره است به آیاتی از قبیل «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (آل عمران / ۳۱) و «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (المائدة / ۵۴)

۲-۸. سجع

نثر رتبه الحیات اگر چه مسجع نیست، از قرینه‌سازی‌های آهنگین که به سجع و موازنه می‌گراید خالی نیست؛ مخصوصاً در اواخر متن که موضوع (احسان)، جنبه شاعرانه پیدا می‌کند و لحن گوینده شور و حالی خاص می‌یابد، عبارات نیز خواه ناخواه، آهنگین می‌شود.

نمونه‌ها:

و اما فکر، خانه و منزل وی، دل پاک است از ارادت معاصی و فجور. آزاد
از بند هواجس و وساوس و غرور، آراسته به انواع الطاف و تحف و نور، زنده
پیر و کرامت غفور، ساعی در سعادت خاتمت روز نشور، راه یافته به ملکوت
حبور و سرور (ص ۵۱).
نهادی که سکوت بود خَلَقش برنده و حشت بود، خُلَقش آورنده رحمت بود و
صحبتش گشاینده فهم و فطنت بود (۶۴).

۲-۹. جناس

جناس، از جمله صنایع لفظی است که ایجاد آهنگ و موسیقی می‌کند و بعضی انواع
آن جنبه تخیلی متن را می‌افزاید. جناس‌های به کار رفته در رتبه الحیات غالباً مزدوج و
از نوع اشتقاق و شبه اشتقاق است.
نمونه‌ها: سمو سما (۳۱) همای همّت (۳۴) قلب و قالب (۳۸) قضای قاضی به ظهور قدر،
رسانید به مقضی (۳۹) تلبیس ابلیس (۴۲) هر روز منزلی نو و نزلی از درگاه، نو (۵۰)
منای منّت، عرفات و عرفان، مزدلفه زلفت (۵۴) سرّ و سریرت (۵۷) ذره و ذرایر (۵۸) نور
و نار (۶۰) ممالک و ملک و ملک (۶۲).

۳. صور خیال

۳-۱. تشبیه

در میان صور خیال (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه)، تشبیه و استعاره، مبتنی بر
کشف رابطه شباهت بین دو چیز یا دو امر متفاوت است. این کشف تنها با درک و
استنباط خصوصیات مشابه پنهان در اشیا و عناصر موجود در طبیعت و زندگی یا عوالم
ذهنی و معنوی، به وجود می‌آید و فعلیت می‌یابد.^۹ کاربرد تشبیه و استعاره و تمثیل در
متون تعلیمی و مخصوصاً عرفانی، علاوه بر جنبه ادبی و زیبایی‌شناختی، نقش و
کارکردی تعلیمی دارد: بدین معنی که ارباب معنی با توسل به اینها، دریافته‌ها و
تجربه‌های معنوی و روحانی خود را به مریدان و سالکان نوپا و کم‌مایه، منتقل می‌کنند؛
معانی غیبی را با صور عینی و حسی نمایش می‌دهند؛ بشارت‌ها و مسرت‌های
وصف‌ناپذیر باطنی^{۱۰} را با کمک گرفتن از تجربه‌های همگانی، به ظهور می‌آورند و قابل

ادراک می‌کنند و بدین‌گونه مخاطب را به حقایق برتر و لذت‌های عمیق‌تر و پایدار تر راه می‌نمایند و آنها را به تجربه مستقیم آن احوال و عوالم برمی‌انگیزند؛ چرا که «تا مرید بدو نرسید و ندید و نچشید، وی را معلوم نشد».

نمونه‌ها: اضافه‌های تشبیهی: حبسِ نفس، تختِ دل، ملکِ شرع (۳۲)، شربتِ تلخِ حظوظِ نفسانی (۳۳) تاجِ علم، حسیضِ حیاتِ دنیا، سموّ سماءِ دین، خانه دنیا، خانه عقبی (۳۱) رایتِ انوار (۴۹) همایِ همّت، هوایِ الهیت (۳۴) غبارِ شرکت، درّ دین، بحر بصیرت و یقین (۳۵) خار و خاشاکِ شکّ و ظنّ (۳۶) روزنهایِ حواسّ (۴۱) ظلمتِ هوا و شهوت، حجبِ حبّ حیات و مال و جاه، عالمِ تفکر، عالمِ ایمان، عالمِ کشف (۴۹) آتشِ خشم، آتشِ شهوت (۴۴) آبِ خشیت (۵۱) خانه در ولایتِ تعظیمِ حق دارد. ریاضِ امر و نهی، گردابه قضا و قدر (۵۳) نرگس و صل (۵۵) لباسِ تأیید، تاجِ ابد، رقمِ سرمدی (۶۱) گرد و غبارِ صورت و حلول (۴۴).

- گه بود که مریدِ راه را درِ باغِ غیب بگشایند... آفتابِ شهودش بتابد... درختانِ گلستانِ انسش بشکفند... (۴۲).

- این منزل با این همه شرف، زمینِ آسمان احسان است، آفتابِ لطفش از سمای احسان است، بارانِ تربیتش از ابر احسان است. نسیمِ انسش از هوای احسان است... (۵۳).

تشبیهات گسترده: قالب، مرکبِ امانتِ دین و حمّالِ وظایفِ شرع است (۳۳) سلطان در ذکر، دل بود (۴۱) جان است جاده وجود... و بستانِ انس و وادیِ مودّت و بحرِ محبت و ساحتِ سکینت و شارعِ مکاشفت (۵۷).

۲-۳. تمثیل

تمثیل، نوعی تشبیه است که غالباً برای تفهیم موضوع و تقریب معانی ذهنی به فهم مخاطب به کار می‌رود. اجزای این تمثیل‌ها، هر کدام تشبیه مستقلی محسوب می‌شوند. ولی وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، تصویر کاملی می‌سازند که مشبّه به مفهوم بسیط و غیرقابل بیان ذهنی واقع می‌شود. در رتبه الحیات، این نوع تمثیل‌ها، با اغراض تعلیمی به کار می‌روند اما از لذت و جاذبه هنری نیز بی‌بهره نیستند.

نمونه‌ها:

چون طعامِ قالب خود، از بهر آن دهد تا به وی خلاف شرع رود و بار طاعت و خدمت هوا و نفس کشد، چنان بود که قاطع طریق، اسب و شتر را علف دهد تا به قوت وی راه زند یا شمشیر را جلا دهد تا مسلمانان را بکشد. (ص ۳۳).

مثال ذکر با دل همچنان است که مثال آب با درخت و مثال فکر با دل همچنان است که مثال میوه با درخت. میوه از درخت طلب کردن، پیش از آب دادن درخت و سبز گشتن وی و برگ بیرون آوردن و گل... خطا بود.

چون مرید اینجا رسید، همه خوف و خشیت گردد... در حال خلوت، پشت به بالش نیارد نهادن... بازی و مزاح نیارد کردن.. کاری و عملی عادت نیارد کردن؛ همچنان که بنده‌ای از بندگان ملوک و سلاطین دنیا چون یقین داند که سلطان به وی می‌نگرد، همه سکون و آرام گردد و همه ادب و حرمت گردد. (صص ۵۵-۵۶)

خانه پرورش اسلام، تن است و خانه پرورش ایمان دل است و خانه پرورش احسان، سر و جان است. مثال این مقامات، مثال لوز است یا جوز که همه پوست دارد و هم ثفل دارد و هم روغن دارد. روغن به ثفل پنهان و ثفل به پوست پنهان، اگر همه دیده‌های تیزبین عالمیان جمع شود تا روغن را در پوست و ثفل گوز بینند، نبینند و اگر خواهند که ثفل در پوست بسینند، نبینند. علاج ایشان در دیدن ثفل، شکست پوست است. تا پوست نشکستند، ثفل ندیدند و تا ثفل را به بار گران پست نکردند، روغن ندیدند. در عالم دین، پوست، «کردار و گفتار» تن است و ثفل «افکار» است. (ص ۵۷) و روغن آن حاضری «سیر» است و جان از نور چراغدان پر از این روغن مبارک است.

مثال دل، چون چرخ آمد و مثال تن، چون سنگ آسیا آمد. آب در جوی حکم، از عالم مشیت برود، بر چرخ دل زند، دل در گردش آید. هرچند آب بیشتر بود، چرخ، تیزتر گردد و هرچند چرخ تیزتر گردد، سنگ برقرارتر بود و آنچه تعبیه است پدید آید؛ اگر گندم بود یا جو یا ارزن یا کنجد. (صص ۶۵-۶۶)

۳-۳. استعاره

استعاره نیز همانند تشبیه بر کشف شباهت در بین دو چیز یا دو امر، استوار است. در استعاره بر وجه شباهت طرفین تشبیه به حدی تأکید می‌شود که در بین آن دو، رابطه اینهمانی برقرار می‌گردد. یکی به جای دیگری می‌نشیند و یا متعلقات این به آن نسبت

داده می‌شود. اولی را اصطلاحاً مصرّحه و دومی را مکنّیه یا بالکنایه گویند. استعاره از لحاظ تخییل، عمیق‌تر از تشبیه است و ذهن خواننده برای کشف رابطه‌ای که گوینده در بین دو طرف تشبیه ایجاد کرده، تأمل می‌کند و تجربه‌گوینده برای او نیز تکرار می‌شود، و این تجربه البته با التذاذ ذوقی و زیبایی‌شناختی همراه است. غرض تعلیمی تشبیه درباره استعاره نیز صادق است؛ ضمن اینکه ادعای اینهمانی بین مفهوم ذهنی او و تصویر عینی، بر نفوذ کلام و تعمیق تعلیم او می‌افزاید. نمونه‌ها: اضافه‌های استعاری (استعاره‌های مکنّیه)

- حظوظ نفسانی در کام مسلمانان وی تلخ و مرّ بود (۳۲).
- عمارت دل به نوافل، فاضل‌تر از عمارت تن به نوافل (۳۵).
- در فکر از میان ذکر در دل گشاده گردد (۴۱).
- تا ترویج عمل صالح نبود فرزند انوار دل به حاصل نیاید (۴۹).
- حلاوت طاعت، حلاوت معرفت (۵۱).

استعاره‌های مصرّحه

- آفتاب شهودش بتابد تا از چراغ و شمع (= عقل جزئی و حواس ظاهری) مستغنی شود؛ درختان (= احوال قلبی) گلستان انسس بشکفت تا از گل بازار (= دل‌بستگی‌های صوری) فارغ شود (۴۲).

- جایی که فکر موهبت بود، غذا (= ایمان، یقین و دل‌آرامی و...) از خوان (= دین و شریعت) انبیا بود (۴۲).

در راه شیطان، جز خار و خشک (= گناه، گمراهی و درد و رنج) پیش نیاید و در راه حق، جز لاله و نرگس (= دیدار، سرور باطنی و بشارت و هدایت) نروید (۴۷).

۳-۴. تشخیص

تشخیص نوعی استعاره است که در آن مشبّه از نوع جماد یا نبات و حیوان و مشبّه‌به، شخصیتی انسانی است. در این نوع استعاره، به غیر انسان، منش و اعمالی انسانی نسبت داده می‌شود. نمونه‌ها: تا ذکر تن، سفر به پایان نرساند (۴۱).

- تا دل را نشاط می‌بود، زبان نظاره است و چون دل مانده شود، نوبت به زبان دهد (۴۱).

- فکر، هرچند سفر کند، در حدود خلق و آفریده سفر کند (۴۲).
- چون نفخ روح در آدم (ع) تمام شد... اجرام علوی و اجسام سفلی از عظمت آن تابش کمر چاکری و غلامی بر میان بستند. آسمان ردای کبریا برافکند که سایبان و چتر وی من باشم. زمین لباس سروری و بزرگی در پوشید که من تخت و سریر وی باشم... (۶۵).

در نهایت باید گفت که برجسته ترین ویژگی ادبی رتبه الحیات براعت استهلال و تناسب بین لفظ و معنی و صورت و محتوا در بخش های مختلف کتاب است؛ به نحوی که به اقتضای معنی، لفظ نیز آسان یا دشوار می شود. بعد از افتتاح کتاب با پرسشی که آغاز تا پایان رساله، پاسخ تفصیلی آن است، موضوع صفحات آغازین، توصیف مرتبه حیوانی و چگونگی تغییر مسیر زندگی از دنیای حیوانی به عالم انسانی است که اسلام نخستین مرتبه آن محسوب می شود. بنا به قول خواجه، مرتبه اسلام، مرتبه عبادت و بندگی به اعضا و جوارح و در نتیجه مرتبه نازل تری از ایمان و احسان است؛ به همین دلیل، شکل و نوع بیان این قسمت، بسیار ساده و بی پیرایه و مصداق سبک خراسانی است. اما هرچه جریان معنی به توصیف مراتب بالاتر و آسمانی تر می گراید، لفظ و ساختار زبانی و شیوه بیان، پیچیده تر، قابل تأمل تر و دلنواز تر می شود و از هر جهت ویژگی های سبک عراقی را به خود می گیرد.

به واقع، گویی در آغاز سخن، با مخاطبی خالی الذهن و نا آشنا به عوالم معنوی سروکار دارد که به اقتضای حال او، زبان انتقال معانی نیز شفاف تر و زود فهم تر است؛ اما هرچه معنی کامل تر و عمیق تر می شود، مانند آن است که با شنونده ای اهل، پخته و دقیق النظر روبه رو هستیم که علاوه بر گفته ها، حتی می تواند نا گفته ها را دریابد. این تناسب کلی در زبان و سبک متن شاید مهم ترین خصیصه بلاغی رتبه الحیات باشد.
نکته پایانی اینکه، به نظر می رسد نجم رازی در تصنیف زیباترین بخش مرصاد العباد، یعنی داستان آفرینش آدم، تحت تأثیر روایت کوتاه شاعرانه خواجه همدانی از داستان آفرینش آدم قرار گرفته باشد.^{۱۱}

مقاله را با ابیاتی به زبان رازی از رتبه الحیات پایان می بریم:^{۱۲}

تا جمال تو دیدم، ندیدم بجز تو کسی

فراوان خلقم پیش اندر آمد ندیدم بجز تو کسی

... زبانم فصیح است به وقت گفتار مدحت
قصیر است به وقت گفتار مدح جز تو کسی
روحم حیّ به بوییدن نرگس وصل تو
خمود است که بوید وصال جز تو کسی
(رتبة الحیات، ص ۵۵)

پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله ر.ک: رنه ولک / آوستن وارن، ص ۱۲؛ گراهام هوف، ص ۲۸ به بعد.
۲. خواجه یوسف همدانی، رتبة الحیات (به ضمیمه رساله الطیور نجم رازی)، به تصحیح دکتر محمّدامین ریاحی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
۳. از جمله ر.ک: علوی مقدم، ص ۴۲.
۴. بعضی از این ویژگی‌های زبانی و سبکی را استاد دکتر امین ریاحی در مقدمه با ارزش خود بر رتبة الحیات آورده‌اند.
۵. خواجه یوسف همدانی، مقدمه، ص ۲۱.
۶. «تناقض ظاهری در سخنی مصداق دارد که به ظاهر متناقض و ناسازگار آید اما حقیقت پنهان در پس این ظاهر متناقض، سبب سازگاری میان طرفین ناسازگار شود»؛ داد، ص ۸۹.
۷. ر.ک: شمس‌العلمای گرکانی، ص ۲۷۲.
۸. ر.ک: راستگو، ص ۳۰.
۹. میرصادقی (ذوالقدر)، ص ۶۶.
۱۰. خواجه یوسف همدانی، ص ۴۳.
۱۱. همان، ص ۶۰.
۱۲. مقایسه کنید با:

همه جمال تو بینم که چشم باز کنم
همه تنم دل گردد چو با تو راز کنم
حرام دارم با دیگران سخن گفتن
کجا حدیث تو آمد سخن دراز کنم
ر.ک: محمّدبن منور، ص ۳۵. سال تولد خواجه همدان، مصادف با سال درگذشت ابوسعید است؛ آیا ممکن است این ابیات در خاطر ابویعقوب بوده و مضمون دلنشین آن، او را به صرافت سرودن شعری (به قول استاد امین ریاحی) به زبان رازی انداخته باشد.
مولانا این دو بیت را در آغاز غزلی اقتباس کرده است:
همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم
حرام دارم با مردمان سخن گفتن
و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم
ر.ک: مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی، ص ۵۷ غ ۱۷۲۴.

منابع

- خواجه يوسف همدانی، رتبة الحیات، به ضمیمه رساله الطيور نجم رازی، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، توس، ۱۳۶۲.
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، ۱۳۷۱.
- راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۶.
- رنه ولک، اوستن وارن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- شمس العلمای گرگانی، حاج محمدحسین، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، احرار، ۱۳۷۷.
- علوی مقدم، مهیار، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- گراهام هوف، گفتاری درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- محمد بن منور، اسرار التوحید، شفیع کدکنی، ج اول، چاپ دوم، تهران، آگاه، ۱۳۷۶.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، کلیات شمس، ج ۴، تصحیح فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۳.